



موضوع خاص: آیه تجارت

موضوع عام: أدلهی لزوم معاظاة

مروری بر جلسات گذشته:

رسیدیم به نظریه علامه. محقق خوئی رفتند سراغ باطل واقعی که اشکالاتش بیان شد. علامه در المیزان مفصل بحث می کنند که لاتاکلوا اموالکم بینکم بالباطل منظور باطل شرعی است. ما گفتیم باطل شرعی را دو جور می توان تفسیر کرد. یکبار جوری که شیخ گفته که باطل عرفی است ولی باطل عرفی با تصرف شارع. این در فهم دلیل کمک می کند. این عنوانی که در آیه است شیخ تصریح کرده است که باطل عرفی است زیرا الفاظ ملقی به عرفند ولی چون عنوان باطل اینجا آمده، تصرف شارع تخصیصی نیست زیرا باطل را نمی توان تخصیص زد بلکه تخصیصی است یعنی خروج موضوعی. شارع آمده بگوید این که باطل عرفی که شما می دیدید، نه، حق است ولی آنی که شما حق می دیدید باطل است. قمار را حق می دیدید، باطل است. ربا حق می دیدید، باطل است. مراتبی از ربا ممکن است مراتبی از ربا را خود عرف باطل بدانند. شارع مقدس باطل عرفی را تضییق و توسعه می دهد. خروج موضوعی اشکال ندارد. داخل شدن موضوعی، تخطئه عرف در ارتباط با اینکه بعضی از مصادیق را به عرف معرفی کند اشکال ندارد ولی این تخصیص نیست که خروج حکمی است. سخن شیخ این است که باطل قابل تخصیص نیست. مستهجن است و راه نمی دهد. می توان گفت اکرم العلماء الا الفساق، زید عالم است اما به جهت فسق از حکم اکرم بیرون می آید اما عالم است. نمی توان گفت بیع بالشفعه این باطل است ولی باطلی است که من قبول دارم. نمی شود که شارع باطل را قبول کند. بیع به شفعه را شارع از باطل خارج کرده موضوعا. نه اینکه آن را باطل بدانند ولی حکمش را قبول نداشته باشد. تخصیص نیست.

حرف ما این است: اگر علامه که می گوید منظور از باطل، باطل شرعی است یعنی اینکه در معال حرف شارع است. این حرف خوبی است. خود عنوان، باطل عرفی است ولی خروجی اش سخن شارع است یعنی آنی که شارع آن را باطل یا حق بدانند. در آیه شریفه لا تاكلوا باطلاً محل بحث است که شارع باطل بدانند و حقی محل بحث است - الا تکون - که شارع حق بدانند لذا شفعه حق و قمار باطل است. شان نزول آیه که احادیث مختلف است همه این را تایید می کنند. این حرف خوبی است این حرف مختار حضرت امام است. اما اگر کسی بگوید باطل که می گوییم معنای خود باطل، باطل شرعی است ما می گوییم این غلط است زیرا در بحث قبلی گفتیم الفاظ ملقی به عرفند و باید معنای عرفی آنها خواسته شود مخصوصاً وقتی در ادله امضا قرار بگیرند. به زبان اصولی اینگونه می شود: اگر علامه می خواهد بگوید مراد جدی

آیه، باطل شرعی است، درست است. و اگر می‌خواهد بگوید مراد استعمالی یا معنای تصویری آیه، باطل شرعی است این غلط است. وقتی می‌گوییم باطل، یکبار می‌گویید باطل یعنی این لفظ استعمال فی الباطل الشرعی که این غلط است و حق با شیخ و حضرت امام است. اما اگر بگویید استعمال فی الباطل العرفی ولی حجة فی الباطل الشرعی. چرا؟ چون باطل عرفی وقتی مقید شد به تصرف شارع، ته این استعمال، آنی قابل اجتناج است که باطل شرعی باشد لذا در اصول یاد می‌گیرد که یک اراده جدی و یک اراده استعمالی است اراده استعمالی ظهور ساز است و جدی حجیت است. لذا باید از علامه در تفسیر سوال کرد که شما می‌گویید آیه ظهور در باطل شرعی دارد یا آیه حجت در باطل شرعی است؟ اگر آیه ظهور دارد، ما می‌گوییم ظهور آیه باطل عرفی است و حق با شیخ است با همان دو دلیل اصلی که از زبان حضرت امام بیان کردم. آیه ظاهر فی الباطل العرفی و نه باطل شرعی و واقعی ولی حجة فی الباطل الشرعی زیرا این آیه حجیتش معلق بر عدم تصرف شارع است. ثمره این دو حرف کجاست؟

اگر کسی حرف آقای علامه را زد گفت این آیه به معنای باطل شرعی است اولاً دچار آن اشکالی می‌شود که به محقق خوئی گرفتیم که این خلاف ظاهر آیه است. الفاظ ملقی به عرف است و باید با باطل عرفی کار کنیم. ثانیاً آیه از کار می‌افتد زیرا شارع گفته لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الشرعی. باطل شرعی چیزی است که من شارع می‌گویم. اگر شارع اینگونه بگوید، حالا عند الشک که نمی‌دانم معاطات از نوع باطل شرعی است یا نه؟ آیا رجوع، از مصادیق باطل شرعی است یا نه؟ نمی‌دانم. عند الشک وقتی بیانی از شارع نیامده است، آیه از کار می‌افتد و آیه مجمل می‌شود و قابل اخذ نیست، به خاطر اینکه مسأله اش باطل شرعی است لکن این فرمایش علامه یک پله از محقق خوئی بهتر است. راه حلی که گفتیم محقق خوئی نمی‌تواند استفاده کند علامه می‌تواند استفاده کند. راه حل این است که از اطلاق آیه نمی‌توان استفاده کرد اطلاق جایی است که اصل عنوان صدق کند و شک در قیدزائد داشته باشیم با اطلاق ردش کنیم مثلاً می‌گویید رقبه، نمی‌دانید ایمان؟ می‌گویید در رقبه قید نیست. رهاش کن. باطل اگر باطل شرعی شد؛ آیه اطلاق ندارد زیرا صدق باطل شرعی عند الشک مشکوک است. نمیتوانید. وقتی شک در اصل عنوان دارید، اطلاق ندارید. لذا محقق خوئی نیز این اشکال را بیان کرد. نه در باطل شرعی و نه باطل واقعی نمی‌توان از آیه استفاده کرد. منتهی دیروز گفتیم که اطلاق لفظی وجود ندارد، اطلاق مقامی و قرینه وجود داشته باشد. اطلاق مقامی و قرینه مقام این است که شارع وقتی در مقام اعطای قاعده است می‌گوید باطل واقعی شد این کار را نکن تا من به تو بگویم یعنی تا من نگفته‌ام هرچه فهمیدی باطل واقعی است. به دلیل این که در مقام تاسس قاعده است می‌تواند بگوید فهم شما در شناخت باطل واقعی حجة تا وقتی من خلافتش را بگویم. حالا عند الشک چون شارع چیزی نگفته تصرفی نکرده، از آیه استفاده کن. ما گفتیم این راه برای محقق خوئی درست نیست زیرا باطل را واقعی دیده است. شارع می‌تواند قاعده بدهد ولی بما اینکه شارع است. اگر باطل شرعی است از اطلاق مقامی توان استفاده کرد لذا آیه ظاهر است به اطلاق مقامی نه ظاهر به اطلاق لفظی. پس بر اساس

فرمایش خوبی آیه نه اطلاق مقامی دارد نه اطلاق لفظی، براساس نظر علامه اطلاق لفظی ندارد ولی اطلاق مقامی دارد و به آیه می توان فتوا داد. لاتاکلوا اموالکم بینکم چی؟ این تا اینجا. لکن اینجا یک اشکال دیگری حضرت امام به این صنعت گرفته است.

اشکال حضرت امام این است شما چطور می گوید آیه در مقام اعطای قاعده است؟ از حرفهای خیلی خوب امام است. بحث در مقابل تلمیذشان مرحوم قدیری مقرر امام است. یک اشکالی به امام در حاشیه تقریر مکاسب امام دارد. ما از امام استفاده کردیم جواب آقای قدیری را دادیم. این اشکال به علامه هم وارد می شود. امام میخواهد بفرماید وقتی می توانید بگوئید شارع در مقام اعطای قاعده است - که علامه بگوید باطل باطل شرعی است ولی قرینه ی مقام اقتضا میکند اطلاق مقامی را لذا از آیه استفاده کنیم و فهم عرف را تا وقتی شارع تصرف نکرده در شناخت باطل شرعی حجت بدانیم - با قطع نظر از آن اشکال مبنایی که نمیشود لفظ را باطل عرفی کرد. امام میگوید از آن هم که بگذریم یک گیری داریم. کی گفته آیه در مقام اعطای قاعده است؟ اعطای قاعده متوقف بر این است که یا تخصیصی در آیه وجود داشته باشد یعنی استثنا متصل باشد یا اگر استثنا منقطع است و تخصیص وجود ندارد، تقابل حق و باطل در آیه بوجود آید. آیه لا تاکلوا یک بار در سوره بقره آمده، این ذیل را ندارد الا ان تکون تجارة در آن نیست. یکبار در سوره نساء آیه ۲۹ آمده این ذیل را دارد لاتاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة. امام میفرماید اگر بتوانم استثنا را متصل کنم یعنی تخصیص قائل شوم، که خودتان گفتید تخصیص باطل امکان ندارد. لذا استثنا متصل نیست لذا دیروز به آقای خوبی اشکال کردیم گفتیم حتی اگر بالباطل باءش با سببیت باشد فرق نمیکند وقتی باطل است چه سبب باشد چه قید باشد نمی توان استثنایش کرد. اگر تخصیص امکان ندارد استثنا متصل نیست پس قاعده ای وجود ندارد. اگر استثنا منقطع شد دو تا گزاره ی جدا از هم هیچ ربطی هم به هم ندارند - اکثر مفسرین هم میگویند استثنا منقطع است - چون باطل آمده ، استثنا منقطع است. آن موقع دو قضیه داریم: لاتاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الشرعی اکل مال به باطل شرعی حرام است یا باطل است بسته به اینکه لا تاکلوا را چطور معنا کنیم نهی تکلیفی معنا کنیم یا وضعی. امام میگوید الا ان تکون تجارة اگر قضیه منقطع ما مساله حق در آن مطرح باشد یک طور است. اما در قضیه حق نیست تجارت است. این که بگویم تجارت از مصادیق حق است یک حرف است اینکه بگویم باطل مقابل حق قرار گرفته یک حرف است. ثمره ی فقهی اش چیست؟ اگر بگوئید آیه میگوید اکل بالباطل شرعی حرام است اکل بالحق الشرعی جائز است آن موقع میتوانید در نکاح هم به آیه فتوا دهید چون بحث تقابل حق و باطل است خصوصیت مال را هم می توان از آن الفا کرد ولی خلاف فهم عرف است عرف میگوید اکل مال در مقابل تجارت که اکل مال به حق است امام میگوید - خیلی عالی و عرفی و ظاهر - وقتی مقابله را نگاه میکنید نمی توان از آن اعطای قاعده را در بیاورید چون عنوانی که در استثنای منقطع آمده عنوان تجارت است. عنوان تجارت قسیم باطل شرعی نیست که بگوئید شارع در مقام اعطای قاعده است. اگر شارع در مقام اعطای قاعده بود باید عنوان مقابل، قسیم می شد

اگر قسم میشد الغای خصوصیت حتی نسبت به مال امکان داشت. الان فقها از آیه در معاملات استفاده می کنند. در جایی که پای مال در وسط است استفاده میکنند در بیع واجاره و هبه و اینطور بابها. لذا یک اشکال مهمی ایشان به این مطلب دارد که نمی شود از این اطلاق مقامی استفاده کرد آیه در مقام اعطای قاعده نمی تواند باشد. اگر فرمایش امام درست باشد که حق هم با امام است دیگر فرمایش علامه را نمی توانیم اختیار کنیم. سه اشکال به ایشان داریم یکی این الفاظ در مقام فهم عرفند باطل، باطل عرفی است یعنی مستعمل فیه و ظاهر عرف است نه شرع. حجیت مال شرع است. اشکال دوم اینکه اگر همه ی الفاظ نباشند حداقل ادله ی امضا ناظرًا به ادله ی عرفی است. شارع می گوید آن مفهوم عرفی حجت است نه آنکه آن مفهوم بشود حق و باطل شرعی. اشکال سوم اینکه از آنها هم که بگذریم اینکه بگوییم آیه در مقام اعطای قاعده است و بخواهیم از آن اطلاق مقامی در بیاوریم، راه ندارد. لذا انکار اطلاق مقامی نسبت به آقای خوئی با دو بیان است اصلاً ایشان نمیتواند بگوید اطلاق مقامی چون رفت سراغ واقعی، شارع مطرح نشد. علامه می تواند دنبالش برود چون دارد از باطل شرعی استفاده می کند ولی آیه راه به او نمی دهد.

این دو بزرگوار رفتند کنار ماندیم ما و شیخ و امام. امام میگوید اگر ما بمانیم و اینکه این باطل باطل عرفی باشد ولی مقیداً به عدم تصرف شارع، آیه از حجیت می افتد.

مرحوم مروج در حاشه هدی الطالب سبعی کرده است که یک جوابی به حضرت امام بدهد. ان شاء الله جلسه بعد.